

مدرسه بقیه الله (عج) - درس خارج

عنوان

تحلیل و بررسی مستثنیات تقیه (فساد در دین و دماء)

استاد مشاور

حجه الاسلام و المسلمین سید ناصر هاشمی فخر

محقق

سید علی شریف زاده

سال ۱۳۹۵

چکیده

تقیّه ضروری مذهب شیعه است که در طول تاریخ بعلت فشار حکام ظالم، شیعیان برای حفظ جان خود از آن استفاده می‌کردند و البته از این بابت هم مورد تهمت و افتراء مخالفین قرار می‌گرفتند.

از جمله مباحث مهم تقیّه، مواردی است که در آنها تقیّه حرام است که از آن به «مستثنیات تقیّه» تعبیر می‌کنند چون اگر این موارد مشخص نشود مؤمن در جایی که باید تقیّه کند تقیّه نمی‌کند و یا در مواردی که نباید تقیّه کند، تقیّه می‌نماید.

در این مقاله می‌خواهیم به بررسی دو مورد از موارد استثناء تقیّه یعنی آنجا که تقیّه منجر به فساد در دین و قتل نفس محترمه می‌شود، بپردازیم و از ادله ثابت کنیم که تقیّه در این دو صورت حرام است.

کلید واژه:

تقیّه، جواز، مستثنیات، فساد در دین، دم، حرمت

مقدمه

تقیّه شعار و روش هر انسان ضعیفی است که آزادی را از او سلب کرده‌اند. اینکه شیعیان به تقیّه بیشتر از دیگران مشهور شده‌اند به خاطر این است که در عصرهای مختلف توسط دولتهای اموی، عباسی و... تحت فشار و سختی بوده‌اند و به همین خاطر در اکثر زمان‌ها برای حفظ جان خود مجبور بودند عقاید، فتواها و کتاب‌هایشان را از دشمنان دین مخفی کنند در حالی که باید با بقیّه مسلمانان معاشرت و مراوده داشته باشند تا این که وحدت امت اسلامی از بین نرود و شکسته نشود و موجب سوء استفاده کفار و ملحدین برای ضربه زدن به مسلمانان نگردد. به همین خاطر شیعه از دیرباز از تقیّه استفاده می‌نمود تا از طرفی ظواهر حال مسلمانان را رعایت کرده باشد و از طرف دیگر عقاید و نظرات خود را مخفی نماید.

التزام به تقیه برگرفته از فرمایشات ائمه هدی علیهم السلام است که می‌فرمودند: «التقیّه دینی و دین آبائی» و نیز آیات قرآن بر جواز تقیّه دلالت دارند.

البته تقیّه دارای شرائط و احکامی است که علماء با استفاده از آیات و روایات اهل البیت علیهم السلام این احکام را در کتب فقهی‌شان تبیین کرده‌اند.

در این مقاله بر آنیم پس از نگاهی گذرا به جایگاه تقیّه و بررسی اجمالی ادله جواز آن از کتاب و سنت، اثبات نماییم که تقیه در بعض موارد از جمله در جایی که منجر به فساد دین یا ریختن خون (قتل نفس محترمه) شود حرام است و ادله و روایاتی که سبب خروج این موارد از قاعده اولیه (جواز تقیه بلکه رجحان آن) می‌گردد را بررسی نماییم.

شناخت این موارد به مؤمن این امکان را می‌دهد که تقیّه را در جایگاه صحیح آن به کار گیرد و در مواردی که تقیّه حرام است شجاعانه از دین خدا دفاع نماید.

تعریف تقیه:

الف) تعریف لغوی

لغت تقیه از دو جهت مادّه و هیأت قابل بررسی است از جهت مادّه، حروف اصلی آن «وقی» می باشد که واو آن به تاء تبدیل شده است بنابراین اصل آن «وقیه» بوده از این جهت، هم ریشه با لغت تقوا می باشد که اصلش «وقوی»^۱ بوده است. واژه تقیه یا مأخوذ از ثلاثی مجرد «تقی، يتقی، تقیه» است یا ثلاثی مزید «أتقی، يتقی» اتقاء و تقیه که بر مبنای هر دو فرض، تقیه مصدر می باشد و به لحاظ واژگانی در معنای «دور شدن»، «نگه داشتن» و «صیانت» به کار رفته است.^۱

ابن اعرابی گفته است: تقاه، تقیه، تقوی و اتقاء، همه یکی هستند، از این رو در برخی از قرائت های قرآن به جای تقاه در آیه «الَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ»^۲، تقیه قرائت شده است. و در حدیث شریف آمده است: «تَبَقُّهُ وَ تَوْقَهُ»، یعنی خود را نگهدار و نفس خویش را در معرض تلف و هلاکت قرار مده و از آفات دوری و پرهیز کن.^۳

اما از جهت هیأت و صیغه، کلمه تقیه بر وزن «فَعِيلَه» می باشد و در مصدر یا اسم مصدر بودن آن اختلاف است ولی شاید بتوان گفت تقیه اگر مصدر باشد به معنای «خود نگه داشتن» و در صورت اسم مصدر بودن به معنای «خودنگه داری» است.

ب) تعریف اصطلاحی:

تقیه در علوم مختلف مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، قواعد فقه و کلام دارای تعریف اصطلاحی است و ظاهر آن است که مؤلفان هر علم به تعریف اصطلاحی آن پرداخته اند. اما با توجه به تشابه فراوان تعاریفی که در علوم مختلف اسلامی وارد شده است و نیز ورود آن در قرآن و استفاده از آن در روایات، این نتیجه به دست می آید که این لغت همانند کلمه ای مثل «صلاة» حقیقتی غیرمخصوص به علم خاص پیدا کرده و شدت رواج آن در میان مسلمانان آن را دارای حقیقتی شرعیّه یا لا اقل متشرّعه نموده است.

با این حال منظور از تعریف اصطلاحی، تعریف فقهی آن در عرف مسلمانان و به عبارت دیگر در عرف متشرّعه می باشد که در ذیل به برخی از این تعاریف از دیدگاه علمای مختلف می پردازیم:

۱ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۱.

۲ آل عمران، ۲۸.

۳ ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، ج ۵، ص ۲۱۷.

تعریف شیخ مفید:

«التقیة کتمان الحقّ و ستر الاعتقاد فيه و مکاتمة المخالفين و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین أو الدنیا»^۱

«تقیه عبارت است از: کتمان حق و پوشاندن اعتقاد خود در مورد آن و پنهان‌کاری در مقابله با مخالفین و ظاهر نساختن اموری که ضرری دینی یا دنیوی به همراه داشته باشد».

تعریف امین الاسلام طبرسی:

«التقیة الاظهار باللسان خلاف ما ینطوی علیه القلب للخوف علی النفس»^۲.

«تقیه عبارت است از خلاف اعتقاد قلبی را به زبان آوردن به جهت ترس بر جان».

تعریف شهید اول:

«التقیة مجاملة الناس بما یعرفون و ترک ما ینکرون حذرا من غوائلهم»^۳

«تقیه عبارت است از: به نیکی معاشرت کردن با مردم بوسیله به جا آوردن آنچه می‌شناسند (و با آن مأنوس‌اند) و ترک آنچه نمی‌شناسند (و با آن مأنوس نیستند) به جهت دوری کردن از دردسرهای آنها».

تعریف شیخ انصاری:

«المراد هنا: التحفظ عن ضرر الغير بموافقته فی قول أو فعل مخالف للحق»^۴.

«منظور از تقیه در اینجا عبارت است از: خود را نگه داشتن از ضرر رساندن دیگری بوسیله موافقت با او در گفتار یا کرداری که مخالف حق است».

واضح است که بعضی از این تعاریف از برخی دیگر اعم است ولی ظاهراً فقهاء عظام در صدد تعریف جامع و مانع نبوده‌اند به خاطر وضوحی که در معنای تقیه هست.

۱ شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۷

۲ طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۲۹.

۳ شهید اول، القواعد و الفوائد، ج ۲، ص ۱۵۵، قاعده ۲۰۸.

۴ شیخ انصاری، التقیه، ص ۱۱.

حضرت آیه الله مکارم به همین مطلب اشاره کرده و می‌فرمایند هیچ‌کدام از فقها به تعریف دیگران از بابت جامع یا مانع نبودن ایرادی نگرفته‌اند.^۱

جایگاه تقیه در دین و حکمت تشریح آن:

تقیه در دین مبین اسلام اهمیت و جایگاه خطیری دارد به گونه‌ای که چندین آیه از قرآن و روایات بسیاری که ممکن است به حد تواتر برسد دال بر اهمیت و تأکید بر رعایت تقیه و ثواب عظیم برای عامل به تقیه و وعده دادن از عذاب دردناک برای تارک آن می‌باشد که به عنوان تیمن و تبرک به ذکر نمونه‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۗ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ ۗ وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»^۲.

۲. قال أبو جعفر (ع): «التقية من دینی و دین آبائی، ولا ایمان لمن لا تقیه له»^۳.

۳. قال أبو عبد الله (ع): إن أبي (ع) كان يقول: أي شيء أقر للعین من التقية، ان التقية جنه المؤمن»^۴.

۴. قال أبو عبد الله (ع): يا أبا عمر! إن تسعة أعمار الدين في التقية و لا دين لمن لا تقية له (الحديث)^۵.

این‌ها نمونه‌ای از آیات و روایات بسیاری بود که در خصوص اهمیت و جایگاه تقیه در دین وارد شده است، علاوه بر آیات و روایات، عقل از باب دفع ضرر محتمل و نیز تقدم اهم بر مهم حکم به اعمال تقیه می‌کند. علاوه بر این‌ها، اجماع علماء و سیره عقلاء و متشرعه نیز دال بر عمل به تقیه می‌باشد.

اما درباره فلسفه تشریح تقیه در برخی کتب به چند حکمت اشاره شده است که عبارتند از:

۱. حفظ جان مؤمنین و اوصیاء.

۲. صیانت از مذهب شیعه و شریعت اسلام.

۳. حفظ وحدت مسلمانان و جلوگیری از ایجاد فتنه و شقاق میان آنها.^۶

۱ ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۳۸۷.

۲ آل عمران، ۲۸.

۳ وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب ۲۴ من ابواب الامر والنهی، ح ۳.

۴ همان، ح ۲۴.

۵ همان، ح ۲.

۶ سیفی مازندرانی، مبانی الفقه الفعالي، ج ۲، ص ۶۴.

اقسام تقیه به حسب حکم تکلیفی

تقیه به لحاظ حکم تکلیفی به ۵ قسم تقسیم می‌گردد. شیخ انصاری در رساله تقیه خود این ۵ قسم را چنین بر می‌شمارد^۱:

۱. تقیه واجب: تقیه‌ای است که برای دفع ضرر واجب فعلی اعمال می‌شود و مثال‌های آن زیاد است. (مثلاً اگر تقیه نکند نفس محترمی کشته می‌شود و یا فتنه و شقاق بین مسلمین پیش می‌آید).
۲. تقیه مستحب: در جایی که اگر تقیه نکند ضرر تدریجاً متوجه شخص یا اشخاص دارای نفس محترم شود، مثلاً اگر مدارا با اهل سنت را ترک کند و با آنها در بلادشان معاشرت ننماید غالباً منجر به جدایی می‌شود که موجب ضرر رسیدن از ناحیه آنها به شیعیان است.
۳. تقیه مباح: آنجا که اجتناب از ضرر و یا ارتکاب عملی که موجب ضرر شود در نظر شارع مساوی باشد مانند تقیه در اظهار کلمه کفر بنا بر نظر برخی فقها.
۴. تقیه مکروه: آنجا که ترک تقیه و تحمل ضرر بر فعل تقیه اولویت داشته باشد مانند تقیه در اظهار کلمه کفر بنا بر نظر برخی دیگر از فقها.
۵. تقیه حرام: تقیه در دماء و جان کسانی که نفس محترم دارند.

مواردی که در آنها تقیه حرام است

فقهای عظام در کتب فقهی به چند مورد اشاره کرده‌اند که تقیه در آنها حرام است:

۱. تقیه در جایی که موجب فساد در دین بشود.
۲. تقیه در دماء.
۳. تقیه در شرب خمر و مسح علی الخفین و متعه الحج.
۴. تقیه در اظهار کلمه کفر و تبری از امیرالمؤمنین (ع).

ما در این مقاله بر آنیم که به بررسی دو مورد اول یعنی تقیه در جایی که موجب فساد در دین است و تقیه در دماء بپردازیم:

۱ شیخ انصاری، التقیه، ص ۱۳ و ۱۴.

مورد اول: تقیه در جایی که موجب فساد در دین می‌شود

در جایی که تقیه موجب فساد در دین و تزلزل در ارکان اسلام و محو شعائر الهی و تقویّت کفر شود و یا موجب از بین رفتن هر آنچه که حفظ آن در نظر شارع اهمّ است شود - مانند حفظ جان‌ها و اموال و اعراض که در مورد آن‌ها حتی جهاد و دفاع تشریح شده - تقیه حرام می‌باشد.

در تمام این موارد شکی نیست که تقیه حرام است و باید ترک شود اما تشخیص این موارد غالباً برای مقلدین ممکن نیست، چون این موارد از موضوعات مستنبطه است که تشخیص آن نیاز به تتبع در ادله شرع و اطلاع از مذاق شارع مقدّس دارد و چنین کاری، از عهده فقیه و مجتهد بر می‌آید.

استدلال بر حرمت

حکم عقل

عقل حکم می‌کند به ترجیح جانب اهمّ در جایی که امر دایر میان اهمّ و مهم است.

روایات

روایات فراوانی بر حرمت این تقیه وارد شده است:

۱. «ما رواه فی «الکافی» عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَظْهَرَ الْإِيمَانَ ثُمَّ ظَهَرَ مِنْهُ مَا يَدُلُّ عَلَى نَقْضِهِ خَرَجَ مِمَّا وَصَفَ وَ أَظْهَرَ وَ كَانَ لَهُ نَاقِضًا إِلَّا أَنْ يَدْعِيَ أَنَّهُ إِنَّمَا عَمِلَ ذَلِكَ تَقِيَّةً وَ مَعَ ذَلِكَ يُنْظَرُ فِيهِ فَإِنْ كَانَ لَيْسَ مِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ تَكُونَ التَّقِيَّةُ فِي مِثْلِهِ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ ذَلِكَ لِأَنَّ لِلتَّقِيَّةِ مَوَاضِعَ مَنْ أزالَهَا عَنْ مَوَاضِعِهَا لَمْ تَسْتَقِمْ لَهُ وَ تَفْسِيرٌ مَا يَتَّقَى مِثْلُ أَنْ يَكُونَ قَوْمٌ سَوْءٍ ظَاهِرٌ حُكْمِهِمْ وَ فَعَلِهِمْ عَلَى غَيْرِ حُكْمِ الْحَقِّ وَ فَعَلَهُ فَكُلُّ شَيْءٍ يَعْمَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَّةِ مِمَّا لَا يُؤدِّي إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ»^۱

أ. بررسی سند روایت:

در سلسله سند افراد ذیل موجود اند که همه ثقه می‌باشند:

محمد بن یعقوب (مرحوم کلینی) عن علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله (ع).

لذا روایت از لحاظ سندی مشکلی ندارد.

۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب ۲۵ از ابواب الامر والنهی، ح ۶.

ب. بررسی دلالت روایت:

از مفهوم کلام امام (ع) در ذیل تفسیر موارد تقیه فرموده‌اند: «... ممّا لا یؤدّی الی الفساد فی الدین فإنّه جائز»، این مطلب برداشت می‌شود که «اگر تقیه منجر به فساد در دین شود جائز نیست».

۲. «ما رواه «الکشی» فی رجاله عن دُرست بن اَبی منصور قال: کُنتُ عند اَبی الحسنِ موسی ع و عندهُ الکُمیّتُ بنُ زید- فقالَ للکُمیّتِ اَنْتَ الَّذی تَقولُ

فَاَلانَ صرّتُ اِلی اُمیّه و الامورُ لها مَصایرِ!؟

- قالَ قُلْتُ: ذاکَ و الله ما رجعتُ عن اِیمانِی و اِنّی لکم لَموالٍ و لعدوکم لَقالٍ و لکِنّی قُلْتُه علی التَّقیّه قالَ اَما لئن قُلْتُ ذلکَ اِنَّ التَّقیّه تَجوزُ فی شُرْبِ الخَمْرِ.^۱

ا. بررسی سلسله سند روایت:

در سلسله سند افراد ذیل موجودند:

محمد بن عمر الکشی فی کتاب «الرجال» عن نصر بن صباح عن اسحاق بن یزید بن محمد البصری عن جعبر محمد بن افضیل عن محمد بن علی الهمدانی عن دُرست بن اَبی منصور
حال به بررسی راویان این سند می‌پردازیم:

۱. نصر بن صباح: نجاشی و شیخ طوسی او را غالی می‌دانند ولی جناب کشی زیاد از او روایت نقل کرده است و مرحوم وحید بهبهانی در نسبت غلو به او اشکال نموده و بلکه او را مدح و تأیید نموده است.

۲. اسحاق بن یزید بن محمد البصری: هیچ توثیقی ندارد.

۳. جعفر بن محمد بن الفضیل: هیچ توثیقی ندارد.

۴. محمد بن علی الهمدانی: شیخ طوسی او را تضعیف کرده و ابن غضائری هم فرموده که او بسیار از ضعفاء روایت نقل کرده است.

۵. درست بن اَبی منصور: شیخ طوسی و کشی فرموده‌اند که او واقفی است ولی در معجم رجال حدیث توثیق شده است و علامه هم در الوجیزه او را تضعیف نموده است.

در نتیجه این روایت از لحاظ سندی قابل اعتماد نیست.^۱

۱ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۲۵ از ابواب الامر و النهی، ح ۷.

ب. بررسی دلالتی روایت:

آیت الله مکارم در القواعد الفقهیه می فرماید:

« ذیل روایت دال بر اعتراض امام (ع) به کمیت به خاطر شعرش در مدح بنی امیه است که در آن مبالغه کرده است نسبت به مدح ایشان، و حال آنکه کمیت شاعری معروف به مداح و موالی اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. ولی کمیت در مقام عذر آوردن به امام (ع) عرضه می دارد که این شعر را از روی تقیه گفته و حفظ ظاهر نموده است اما امام (ع) به این عذرآوری او قانع نشدند و در پاسخ فرمودند اگر باب تقیه به این وسعت که تو می گویی باشد پس در همه چیز حتی در شرب خمر هم می تواند تقیه نمود!! در حالیکه که مسلم است که تقیه در شرب خمر جایز نیست. »^۲

اقول: «از این روایت فهمیده می شود که مدح کمیت، اولاً مبالغه ای بود و ثانیاً چون کمیت بسیار شاعر مشهوری در مدح اهل بیت (ع) بود تقیه او چه بسا موجب تقویت پایه های کفر و ضلال و تأیید بنی امیه می شد لذا تقیه از جانب او حرام است و إلا اگر او شاعری مشهور نبود و یا مبالغه نمی کرد چه بسا تقیه او حرام نمی بود».

پس تقیه هر جا که موجب فساد در دین و تقویت کفر و ضلال شود جایز نیست.

۳. «ما رواه الطبرسی فی «الاحتجاج» عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری (ع) فی حدث ان الرضا (ع) جفا جماعه من الشیعۀ و حجبهم فقالوا یا ابن رسول الله ما هذا الجفاء العظیم و الاستخفاف بعد هذا الحجاب الصعب؟ قال لدعواکم انکم شیعه امیر المؤمنین و یحکم ان شیعتہ الحسن و الحسین و سلمان و ابو ذر و المقداد و عمار و محمد بن ابی بکر الذین لم یخالقوا شیئا من اوامره - و انتم فی اکثر اعمالکم له مخالون و تقصرون فی کثیر من الفرائض و تهاونون بعظیم حقوق إخوانکم فی الله و تنقون حیث لا تجب التقیه و تترکون التقیه حیث لا بد من التقیه»^۳

ا. بررسی سندی روایت:

این روایت مانند بسیاری از روایات کتاب شریف احتجاج، مرسله است و جناب طبرسی سند را ذکر نکرده اند.

ب. بررسی دلالت روایت:

۱ ر.ک. الموسوعه الرجالیه المیسره، ص ۴۸۵ و ص ۷۴ و ص ۱۱۱ و ص ۴۳۳ و ص ۱۹۱.

۲ مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۴۱۷.

۳ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۹.

اگر چه در این روایت به مستثنا شدن تقیه‌ای که مستلزم فساد در دین است تصریح نشده است ولی قدر متیقن از آن همان تقیه‌ای است که موجب فساد در دین می‌باشد، چون در این جا امر اهمی وجود ندارد که به خاطر آن جایز باشد که تقیه را ترک کند. پس دلالت دارد بر استثناء تقیه‌ای که مستلزم فساد در دین است.

اشکال به دلالت روایت:

حضرت آیه الله مکارم در القواعد الفقهیة می‌فرمایند:

«می‌توان این چنین اشکال نمود که اعتراض امام(ع) به آن‌ها از باب خطای در تطبیق و اشتباه در مصداق تقیه بوده است. یعنی آن‌ها ملتزم بودند که در جایی که خوفی در کار نیست تقیه کنند و در جایی که خوف هست تقیه نکنند پس روایت ناظر به تشخیص آن‌ها در مصادیق است نه استثناء از حکم تقیه.»^۱

رد اشکال:

اقول: اشکالی که وارد شد درست نمی‌باشد، چون اولاً اشتباه در مصداق و خطا در تطبیق که مذمتی ندارد، آن‌ها فکر کرده بودند که خطر و خوف در کار بوده، در حالیکه نبوده است یا بالعکس، این اصلاً مذمت ندارد، ثانیاً اساساً موضوع تقیه خوف است، چه خوف آجل و چه عاجل، و لذا بحث ما در جایی است که خوف هست ولی در عین حال نباید تقیه کرد نه این که خوفی در کار نباشد.

در نتیجه دلالت این روایت بر استثناء تقیه‌ای که موجب فساد در دین می‌شود خوب است.

۴. «ما رواه الشيخ فی التهذیب عن ابی حمزه الثمالی قال: قال أبو عبد الله ع لم تبق الأرض إلا و فيها منّا عالمٌ يعرف الحق من الباطل قال إنما جعلت التقیة لیحقن بها الدم فإذا بلغت التقیة الدم فلا تقیة و ایم الله لو دعیتم لتنصرونا لقلتم لا نفعل إنما نتقی و لكانت التقیة أحب إليکم من آبائکم و أمهاتکم و لو قد قام القائم ما احتاج إلى مساءلتکم عن ذلك و لأقام فی كثير منکم من أهل النفاق حد الله.»^۲

أ. بررسی سند روایت: در سلسله سند افراد ذیل موجودند که همه ثقه می‌باشند:

محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب - یعنی ابن یزید - عن الحسن بن علی بن فضال، عن شعيب العرقوفی عن ابی حمزه الثمالی عن ابی عبدالله(ع)

بنابراین روایت از لحاظ سندی هیچ مشکلی ندارد.

۱ مکارم شیرازی، القواعد الفقهیة، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب ۳۱ از ابواب الامر و النهی، ح ۲.

ب. بررسی دلالت روایت:

از آنجا که امام (ع) در مقام ذم اخبار می‌کند که زمانی که امام (ع) از شما طلب یاری می‌کند شما در جواب می‌گویید که ما نمی‌توانیم بلکه باید تقیه کنیم!! گویا تقیه را از پدر و مادرتان بیشتر دوست دارید!! و بعد می‌فرمایند اگر امام زمان (عج) ظهور کند دیگر از شما درخواست یاری نمی‌کند بلکه اگر انجام ندادید حد خدا را بر شما جاری می‌کند.

با کمی تأمل در حدیث متوجه می‌شویم که اگرچه لفظ «واقع شدن دین در فساد» و یا «به خطر افتادن دین» در کلام امام (ع) نیست ولی از آنجا که امام (ع) یاری نشوند موجب فساد در دین است می‌توان دلالت این روایت را تام دانست.

اقول: ممکن است گفته شود لزومی ندارد برای استدلال به حرمت تقیه، روایت را بر جایی که موجب فساد در دین می‌شود حمل کنیم، بلکه می‌گوییم در جایی که امام معصوم (ع) امر کند که تقیه نکنید حتی اگر در مسأله جزئی از دین باشد و موجب فساد کل در دین نباشد تقیه کردن حرام است. یعنی در واقع خود گوش دادن و امتثال امر امام و نصرت او از مسأله فساد در دین مهمتر است، پس چه بسا بتوان به عنوان موردی مجزاً از مستثنیات تقیه، مسأله امتثال امر امام و نصرت او را مطرح نمود.

۵. قال الامام الصادق (ع): «... اتقوا الله و صونوا دينكم بالورع و قووه باتقيه ...»^۱.

ا. بررسی سندی روایت:

در سلسله سند روایت افراد ذیل موجودند:

«محمد بن يعقوب عن عدّه من اصحابنا عن سهل عن ابن محبوب عن حريز عن أبي عبدالله (ع)»

همه افراد موجود در سند ثقه هستند، بجز سهل بن زیاد که در او اختلاف است. برخی مانند نجاشی و شیخ در کتاب استبصار و نیز ابن غضائری او را تضعیف نموده‌اند و شیخ در الفهرست فرموده «ضعیف، له کتاب» ولی در عین حال او را از رجال امام هادی (ع) و امام عکسری (ع) دانسته و فرموده: «ثقه، رازی» و مرحوم وحید بهبهانی هم او را توثیق نموده است.

ب. بررسی دلالتی روایت:

۱ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۴۲ از ابواب تحریم معونه الظالمین، ح ۴.

از روایت استفاده می‌شود از آن‌جا که تقیه برای صیانت و حفظ دین تشریح شده است پس هرگاه که همین تقیه موجب فساد در دین شود مشروع نیست.^۱

۶. قال الامام الصادق (ع): «اتَّقُوا عَلَيَّ دِينَكُمْ فَاحْجُبُوهُ بِالتَّقِيَّةِ»^۲.

ا. بررسی سندی روایت:

در سلسله سند افراد ذیل موجودند:

«محمد بن يعقوب عن أبي علي الأشعري عن الحسن بن علي الكوفي عن العباس بن عامل عن جابر المكفوف عن عبدالله بن ابي يعفور عن أبي عبدالله (ع)»

تمامی افراد موجود در سلسله سند توثیق شده‌اند به جز «جابر المكفوف» که امامی ممدوح است لذا روایت «حسنه» می‌باشد.

ب. بررسی دلالت روایت:

دلالت این روایت کاملاً مشابه دلالت روایت قبلی است.

جمع‌بندی مورد اول

اولاً: حکم عقل بر حرمت تقیه ای که موجب فساد در دین است، قطعی و مسلّم است.

ثانیاً: از مجموع ۶ روایت مذکور، فقط ۲ روایت از لحاظ سندی ضعیف بودند، اما ۴ روایت دیگر هم از لحاظ سند و هم از لحاظ دلالت تام بودند. لذا می‌توان گفت که تقیه در جایی که موجب فساد در دین می‌شود جایز نیست.

مورد دوم: تقیه در جایی که موجب ریختن خون شود

دومین مورد از مواردی که فقهاء عظام تقیه را در آن حرام می‌دانند «تقیه در دماء» است به این معنی که هرگاه تقیه موجب ریختن خون و قتل نفس محترمه شود، جایز نیست.

۱ سیفی مازندرانی، مبانی الفقه الفعّال، ج ۲، ص ۱۶۸.

۲ الکلبینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

اجماع

فقهای شیعه نقل اجماع کرده‌اند که در مشروعیت تقیّه شرط است که به حد دماء نرسد و اِلّا دیگر تقیّه جایز نیست. به عنوان نمونه به ذکر برخی از موارد نقل می‌پردازیم.

۱. ابن ادریس حلی در کتاب سرائر می‌فرماید:

«لا خلاف بینهم أن لا تقیّه فی قتل النفس و سفک الدماء»^۱.

۲. علامه حلی در کتاب منتهی المطلب می‌نویسد:

«فلو خاف الانسان علی نفسه من ترک إقامتها، جاز له ذلك للتقیّه ما لم يبلغ قتل النفوس، فان بلغ الحال ذلك، لم یجز فعله و لا تقیّه فیها بلاخلاف»^۲.

۳. علامه طباطبایی در ریاض المسائل در باب «انفاذ امر الجائر فی قتل السلم» می‌فرماید:

«و یجب علیه أن ینفذ امره (امر الجائر) و لو کان محرّمًا ... اِلّا فی قتل المسلم المحقون الدم، فلا یجوز اذا بلغه اجماعا، و للصحیح أنّما جعلت التقیّه لتحقن الدماء فاذا بلغ الدم فلا تقیّه»^۳.

۴. مرحوم مقدّس اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان می‌نویسد:

«فإنّه لا تقیّه فی الدماء، و قد مرّ دلیل المنع و الجواز و هو العقل و النقل من الاجماع و الكتاب و السنّه»^۴.

مرحوم صاحب جواهر در کتاب شریف جواهر الکلام می‌فرماید:

«نعم استثنی المصنّف و غیره من ذلك علی کل حال الدماء المحترمه بالایمان بل لا خلاف أجدّه فیهِ بالنسبه الی القتل ظلما بل الاجماع بقسمیه علیه»^۵.

اشکال به اجماع:

پس مشخص می‌شود که مطلب اجماعی است. اما این اجماع مدرکی است چون روایاتی داریم که دالّ بر همین مطلب هستند پس اجماع بما هو اجماع کاشف تعبّدی از رأی معصوم (ع) نیست. لذا نمی‌توان بدان استناد کرد.

^۱ ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۲، ص ۲۰۳.

^۲ علامه حلی، منتهی المطلب، ج ۱۵، ص ۲۴۵.

^۳ طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ۸، ص ۲۱۵.

^۴ مقدّس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۸، ص ۹۷.

^۵ نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۱۶۹.

روایات

عده‌ای از روایات دال بر عدم مشروعیت تقیّه در دماء دارند:

۱. ما رواه محمد بن یعقوب الكلینی فی «الكافی» عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر الباقر (ع): قال «إنما جعل

التقیة لیحقن بها الدم، فاذا بلغ الدم فیس تقیة»^۱.

أ. بررسی سندی روایت:

در سلسله سند افراد ذیل موجودند که همه از ثقات هستند:

محمد بن یعقوب عن أبي علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن شعيب الحداد عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر (ع).

لذا سند روایت صحیح است.

البته همین روایت را جناب «برقی» در «المحاسن» از پدرش و محمد بن عیسی الیقطنی عن صفوان بن یحیی نقل کرده است.^۲

ب. بررسی دلالت روایت:

از این روایت به دلالت مطابقی برداشت می‌شود که تقیّه در دماء جایز نیست.

حصر «إنما» در روایت:

آقای سیفی مازندرانی در کتاب مبانی الفقه الفعّال می‌فرماید:

« قوله إنما جعلت التقیة؛ أي شرعت في أول تشريعها، كما اشار اليه السيد الامام الراحل^۳ و ذلك في قضیة عمار. فالحصر باعتبار مبدأ تشريعها، لا بمعنى حصر جواز التقیة في حقن الدم و بذلك يرتفع التعارض المتوهم بين هذه الطائفة و بين سائر النصوص و يُحفظ ظهور «إنما»^۴.

در واقع آقای سیفی، حصر موجود در روایت را حصر اضافی می‌دانند نه حصر حقیقی.

^۱ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۱، باب ۳۱ از ابواب الامر والنهی، ح ۱.

^۲ برقی، ابوجعفر، المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۹.

^۳ الامام الخمينی، سید روح الله الموسوی، المكاسب المحرّمة، ج ۲، ص ۲۲۴.

^۴ سیفی مازندرانی، مبانی الفقه الفعّال، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

یمكن أن يقال: از آنجا که اظهر مصادیق تقیّه حرام، تقیّه در دماء و نفوس محترمه است، لذا می توان حصر را، حصر حقیقی در نظر گرفت.

ضمناً این روایت و روایت بعدی با توجه به عقد سلبی خود، حاکم بر عمومات تقیّه اضطراریّه هستند و اطلاقات آنها را برای جلسه حکومت تقیید می زنند. زیرا این روایات حکم تقیّه را ادعاء و تنزیلاً به لسان نفی موضوع و عنوان تقیّه نفی می کنند چون در روایت که آمده «لا تقیّه» لسانش نفی وجود قضیه که موضوع وجوب یا جواز است، می باشد. این مربوط به دلالت استماعالی است اما مراد جدی مولا نفی حکم تقیّه است.

۲. ما رواه الشيخ فی «التهدیب» عن أبي حمزه الثمالي قال: قال ابو عبدالله (ع) «لم يبق الأرض إلّا و فیها منّا عالم تعرف الحقّ من الباطل و قال: «إنّما جعلت التقیّه لیحقن بها الدم، فاذا بلغت التقیّه الدم فلا تقیّه...»^۱.

أ. بررسی سندی روایت:

در سلسله سند افراد ذیل موجودند که همه از ثقات هستند:

محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن زيد عن الحسن بن علی بن فضال عن شعيب بن العقرقوفی عن أبي حمزه الثمالي

ب. بررسی دلالی روایت:

این روایت مشابه روایت سابق است لذا دلالت آن تام است.

۳. مرسله الصدوق عن الصادق (ع) انه قال: « لو قلت ان تارك التقیّه كتارك الصلوّه لكنت صادقاً و التقیّه فی كل شیء حتی یبلغ الدم، فاذا بلغ الدم فلا تقیّه »^۲

أ. بررسی سندی روایت:

این روایت مرسله است لذا از لحاظ سند دچار اشکال است.

ب. بررسی دلالی روایت:

این روایت هم مشابه روایت اسبق است لذا دلالت آن تام است.

^۱ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۳۱ از ابواب الامر والنهی، ح ۲.

^۲ محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۷۴.

جمع‌بندی مورد دوم

عمده دلیل روایات است که دوتای آنها صحیح‌السند و تام‌الدلالة هستند.

دلیل دیگر اجماع است که البته با وجود روایات، مدرکی می‌باشد.

فروعات مربوط به مورد دوم

فرع اول

در مواردی که تقیه موجب ریختن خون و قتل نفس محترمه می‌شود میان فقهاء بحث است که آیا وجوب تقیه برداشته شده است و در نتیجه تقیه و دماء جایز است و یا این‌که اصل مشروعیت و جواز آن برداشته شده است و لذا تقیه در این موارد حرام است؟

استدلال بر رفع وجوب

با توجه به روایت «إِنَّمَا جُعِلَ التَّقِيَّةُ لِيَحْقَنَ بِهَا الدَّمُ، فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَيْسَ تَقِيَّةً»^۱ مجعول در صدر روایت وجوب تقیه برای حقن الدم و حفظ نفس است. لذا آن چه در ذیل روایت رفع شده است همان وجوب تقیه است چون اولاً ملاک جعل بین حقن الدم منتفی شده است و ثانیاً مناسبت حکم و موضوع اقتضا دارد که وجوب تقیه رفع شده باشد.

استدلال بر رفع اصل مشروعیت

اتفاقاً مناسب حکم و موضوع و فهم ماده اهل عرف دالّ بر رفع جواز و اصل مشروعیت است. زیرا با توجه به سیاق روایت آن چه که تقیه را واجب می‌کند حفظ نفس محترمه و اهمیت دم است، پس وقتی حفظ نفس و حقن دماء تا این اندازه مهم و ارزشمند است که به سبب آن تقیه واجب می‌شود، قطعاً ریختن خون و قتل نفس محترمه سبب حرمت تقیه است. زیرا همان طور که در حفظ دم مصلحت الزامیه هست، در ریختن خون هم مفسده الزامیه وجود دارد و این استدلال است که موافق مناسبت حکم و موضوع و موجب تناسب بین صدر و ذیل روایت است. حضرت امام خمینی (ره) در «المکاسب المحرّمة» با همین استدلال فهم عرف و مناسبت حکم و موضوع احتمال دوم یعنی رفع اصل مشروعیت را ترجیح داده و سپس می‌فرمایند:

^۱ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۳۱ از ابواب الامر والنهی، ح ۱.

«ففي المثل المورد اذا نفى الشارع وجوب التقيّه اذا بلغت الدم و لم يحرمها، لا شبهه في استعمال عامّة الناس - إلّا من شدّ منهم - التقيّه لحفظ دمائهم، بل لحفظ اعراضهم بل لا يبعد استعمالهم لحفظ اموالهم المهمّة....»^۱.

امام با این بیان می‌فرمایند: اگر شارع مقدّس تقيّه را در دماء حرام نکند نقض غرض لازم می‌آید چون اکثر مردم مگر قلیلی در چنین مواردی جان خود بلکه حتی آبرو و مال خود را بر جان دیگری ترجیح می‌دهند و موجب ریختن خون و قتل نفس محترمه می‌گردند، همان چیزی که شارع تقيّه را برای حفظ آن جعل کرده بود و این یعنی نقض غرض شارع.

جمع بندی فرع اول

منظور از نفی تقيّه در روایت، نفی اصل مشروعیت و جواز تقيّه می‌باشد.

فرع دوم

آیا منظور از دم، فقط «قتل نفس» است یا این که شامل «جرح» هم می‌شود؟

مرحوم طباطبایی در «ریاض المسائل» می‌فرماید:

«ظاهر الاطلاق يشمل الجراح أيضا كما عن الشيخ، إلّا أنّ لزوم الاقتصار في الخروج عن العمومات المجوزة لفعل المحرّمات بالتقيّه على المتقين المتبادر من الاطلاق و هو القتل فإنّه الفرد الأكمل، يقتضى المصير الى جواز الجرح الذي لم يبلغ حدّه..... و ينبغي القطع بالجواز (جواز الجرح) إذا كان الخوف على النفس بترکه»^۲.

پس به نظر ایشان منظور از دم فقط «قتل نفس» است.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید:

«نعم، الاحوط اجتنابه (اجتناب الجرح) حيث لا يعارضه الاحتياط من جانب آخر»^۳

صاحب جواهر می‌فرماید:

احوط اجتناب از جرح است تا زمانی که با چیز مهمتری معارضه نکند. مثلا اگر امر دایر شد بین جرح نفس محترمه و کشته شدن خودش، قطعا اینجا باید تقيّه کند و ما جواز جرح، بلکه وجوب جرح داریم.

^۱ خمینی (ره) سیدروح الله، المكاسب المحرّمة، ج ۲، ص ۲۲۹.

^۲ طباطبایی، سیدعلی، ریاض المسائل، ج ۸، ص ۲۱۰.

^۳ نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۲۲، ص ۱۶۹.

اقول: بنظر می رسد کلام صاحب جواهر صحیح می باشد و نمیتوان به اطلاق جواز جرح قائل شد. پس کلام صاحب ریاض درست نمی باشد.

جمع بندی فرع دوم

منظور از دم، فقط «قتل نفس» است و شامل «جرح» نمی شود.

نتیجه گیری

در این مقاله ابتدا به جایگاه تقیّه در کتاب و سنت پرداختیم و ثابت کردیم که مقتضی قاعده در تقیّه جواز بلکه رجحان و حتی وجوب آن عندالخوف می باشد و بعد از آن بیان شد که در مواردی تقیّه حرام می شود از جمله این موارد به تقیّه ای که منجر به فساد دین و قتل نفس محترم می شود اشاره شد و از روایات و دلیل عقل استفاده کردیم که در این دو مصداق تقیّه حرام است. و در آخر هر کدام به ذکر فروعاتی پرداختیم مثلاً منظور از نفی تقیّه در روایت، نفی اصل مشروعیت و جواز تقیّه می باشد نه رفع وجوب آن و یا منظور از دم، فقط «قتل نفس» است و شامل «جرح» نمی شود.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ۱۴ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ ق
- ۳- الايضاحات السنيه فی القواعد الفقهيّه، سبحانی، جعفر
- ۴- برقی، ابو جعفر، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن (للبرقی)، ۲ جلد، دار الکتب الإسلامیة، قم - ایران، دوم، ۱۳۷۱ هـ ق
- ۵- التنقيح فی شرح العروة الوثقى؛ الطهارة خويی، سيد ابو القاسم موسوی، ۶ جلد، تحت اشراف جناب آقای لطفی، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
- ۶- جزری، ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۵ جلد، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم - ایران، اول، هـ ق
- ۷- حائری، سيد علی بن محمد طباطبایی، ریاض المسائل (ط - الحديثة)، ۱۶ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۱۸ هـ ق
- ۸- حلّی، ابن ادريس، محمد بن منصور بن احمد، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى، ۳ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ ق
- ۹- حلّی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ۱۵ جلد، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد - ایران، اول، ۱۴۱۲ هـ ق
- ۱۰- خمینی، سيد روح الله موسوی، المكاسب المحرمة (للإمام الخمينی)، ۲ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۱۵ هـ ق
- ۱۱- درس خارج فقه آیت الله موسوی جزایری سال تحصیلی ۹۵-۹۶
- ۱۲- رجال الکشی، کشی، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبد العزیز، در یک جلد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد - ایران، ۱۴۹۰ هـ ق
- ۱۳- الرسائل العشرة، خمینی، سيد روح الله موسوی، در یک جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، قم - ایران، اول، ۱۴۲۰ هـ ق
- ۱۴- شيخ مفید، تصحيح اعتقادات الإمامیة - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۵- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ۲ جلد، نشر مرتضی، مشهد - ایران، اول، ۱۴۰۳ هـ ق

- ١٦- عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ٣٠ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ١٤٠٩ هـ ق
- ١٧- عاملی، شهيد اول، محمد بن مکی، القواعد و الفوائد، ٢ جلد، کتابفروشی مفید، قم - ايران، اول، هـ ق
- ١٨- القواعد الفقهیة شیرازی، ناصر مکارم، القواعد الفقهیة (لمکارم)، ٢ جلد، مدرسه امام امیر المؤمنین - علیه السلام، قم - ايران، سوم، ١٤١١ هـ ق
- ١٩- مبانی الفقه الفعّال فی القواعد الفقهیة الأساسیة، مازندرانی، علی اکبر سیفی، ٣ جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ايران، اول، ١٤٢٥ هـ ق
- ٢٠- موسوعه الإمام الخوئی خویی، سید ابو القاسم موسوی، ٣٣ جلد، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، قم - ايران، اول، ١٤١٨ هـ ق
- ٢١- تراپی، علی اکبر، تحت اشراف آیت الله جعفر سبحانی، الموسوعه الرجالیة المیسره، مؤسسه الامام الصادق (ع)، قم - ايران، چاپ دوم، ١٤٢٤ هـ ق
- ٢٢- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ٤٣ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، هفتم، ١٤٠٤
- ٢٣- نوری، محدث، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ١٨ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بیروت - لبنان، اول، ١٤٠٨ هـ ق
- ٢٤- عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ٣٠ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، ١٤٠٩ هـ ق
- ٢٥- شیخ انصاری، التقیه
- ٢٦- طبرسی، مجمع البیان